





۱  
۲  
۳  
۴  
۵  
۶  
۷  
۸  
۹  
۱۰  
۱۱  
۱۲  
۱۳  
۱۴  
۱۵  
۱۶  
۱۷  
۱۸  
۱۹

<p>کتابخانه مجلس شورای ملی</p>	
<p>نام کتاب: <b>عالم سر</b></p>	<p>مؤلف:</p>
<p>موضوع کتاب:</p>	<p>شماره دفتر: <b>۲۳۳۱۶</b></p>
<p>۱۲۲۳</p>	<p>۱۲۳۴</p>

۲۳۳

۲۱۹۷

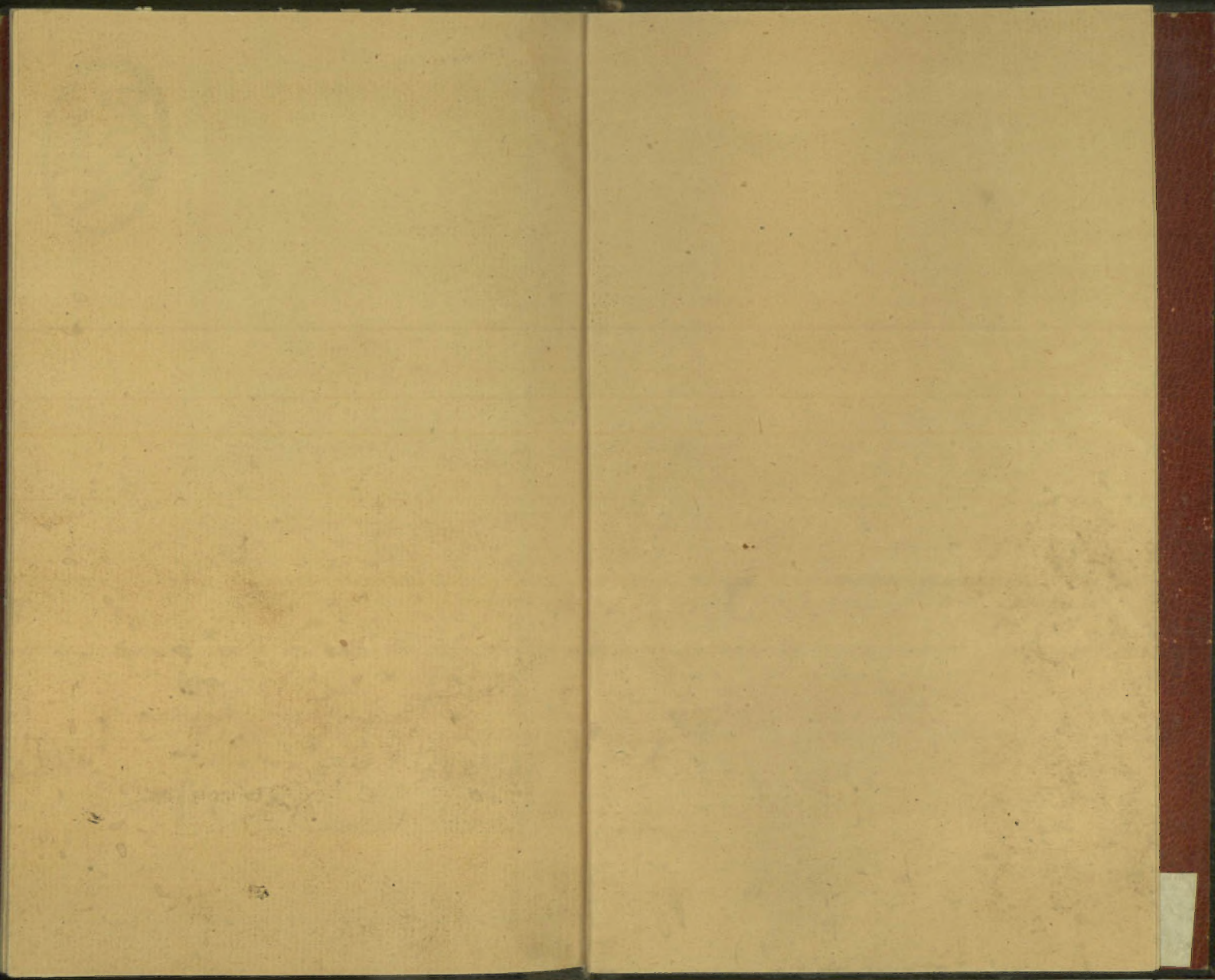
این کتاب از کتابخانه  
 مجلس شورای ملی  
 تهران  
 شماره ثبت: ۱۲۲۳  
 شماره قفسه: ۱۲۳۴  
 تاریخ ثبت: ۱۳۰۲  
 نام کتاب: **عالم سر**  
 مؤلف: **...**  
 موضوع: **...**  
 شماره دفتر: **۲۳۳۱۶**  
 شماره ثبت: **۲۳۳**  
 شماره قفسه: **۲۱۹۷**





Handwritten text in Urdu script, likely a signature or a note, written diagonally across the page.







بسم الله الرحمن الرحيم

از صانع ذوالجلال گویم	ز آن پیش که حسب حال گویم
رو چرخ فاده در کاپوی	آتش قیام و خور که چو کی
چو کان طلال کوشه کیرست	ز کوی سپهر سید برست
چو کان قضا و کوی تقدر	از حرکت اوست در زد و کبر
که کوی نمود و کاه چو کان	از راه دیرین بسند ایوان
بر وحدت او دهر کواهی	بسه ذوق زاده آماهی
بر حبس سپهر کوی نزدخت	صفتش که زهر عالم افروخت
بر حوج ز کردش سپهرست	این کوی در دست نده که مهرست
که بجای ست عمل جایگاهش	از شرق مغرب او در آیش

دین شایسته بکار پیوستم	دین شایسته بکار پیوستم
چو کاسه نخل او بلبلان داد	چو کاسه نخل او بلبلان داد
کیا می شنود سخن پنج	کز ده سخن برون و هم پنج
فرمود که در او ان پیشین	از جمله چهره در ان پیشین
بر عرصه عصر بود شای	و ارای چهره ان شای
بر چرخ پیوستن من گرفته	از راه دیرین من گرفته
بپایان زمان کل زمین داشت	صد شهر و کردار من داشت
بر چرخ پیوستن من گرفته	صد خوان چرخ داشت
چو کوی بود و چو کان	کوی از عرصه بود و چو کان



کرد و شاه شکیست نادر علی  
 بر لبه رتق او سپیدی  
 یزما کشتید به با کاش  
 میگویند بین چرخ کرد و کاش  
 سقاچ خوش است از عافان  
 نفعی کیش از دوش افان  
 آن شاه که از لبه چینی است  
 بلا از آسمان زوخت  
 چون ده دوخته یک پیر و  
 کز هر مال هست و است  
 هسی که مقام به بسته بی  
 به صورت کوی ری بود  
 چای پسته و تخت بی  
 به کلی از دست شای  
 شیرین چینی که در باره  
 از سبک بی نر افرا  
 ایلی زلفی که از این است  
 در سلسله جسد افرا  
 دیگر که کند به شستی  
 زلفی چو کشت به شستی

آید بکند او خشت لاری  
 در پای سهند او خشت  
 خد ترک خن غلام در شین  
 خدست به چرخ شام پیش  
 در لاف نر از چرخ افان  
 در سنی نر افان  
 جانی او و تیلان بر شین  
 آید چرخ شام پیش  
 نادر کشته به کیوی او  
 چرخ شام پیش  
 روش غبار خط شین  
 آید چرخ غبار  
 ماه آید سندی شین  
 در زمین چرخ شین  
 در چرخ شین  
 از خشت به ای شین  
 شین شین شین  
 شین شین شین  
 شین شین شین  
 شین شین شین



هر چه زودتر چشم آموخته	هر چه زودتر صد کجاست
صورت که چرخ مرزبان	بروی شکر در دانه
چون صورت لعل او کشی	اکشت نرانی کردی
نفس تو را بر پیش چرخ	باینجهست آن قلم کستی
آن مهر سپهر پیرای	کر نامه که شست در ساری
هم ای پست ازین است	سهم ای کوی باخشن در
که هر چه زودتر کوی وین	از دست نمی نهاد چون
با حسن جمال عالم نبرد	در صورت آفتاب رخ
پیرن خنجر کوه دار	جو لایق ادی سینه باز
کوئید که بود یک غلامش	چون بدو بی دران اش

همچون موی چارده کاس	در صورت خرونی خالی
هر کوی شاد بر پیشانی	بر ماه شب نهاده خالی
در حسن سبک ماه کردی	چو کانی آه بی شانه کردی
<p style="text-align: center;">ببین</p>	
روزی شاد و کامرانی	شیراز و چرخ سپهرانی
بر خاکت سبک بخاک	چون که با سبک آن آید
با خیل و سپاه خود برفت	با کوه که ز صدر برفت
از حیل شاد کوی باغی	آرامت با طاق کوی باغی
و انگر ز جلال امت چو کانی	بر کوی گرفت امت چو کانی
چو کانی کوی سپهر آید	در عسکر کوی سر کوی



چون پای خلد بر سپیدی / کوی از نیت زدی شد کوی  
 گفت ای سرخوش پای به / بر باد و دم سپید شود پای  
 چون از قدم تو سپید زام / سره قدمت چرا بنام  
 سر بخند و خاز سرگشته / از خاک مرا تو برگرفته  
 برداشته تو امده کوی / بر خاک ره تو نشان نه می  
 از جویسم اگر دی پای / انرا فی من ودا سپید پای  
 پای تو امده سر می / نشو خشمم که سر می  
 دست تو زن پیش آلا / بر تادست سر می آلا  
 خالی کنم سپید از نیت / هر است کوی پریم پای

بیش از کنگر زنی می نام / سوزد دستم تو ز نام  
 از دست تو که نیر زارم / خود از تو کجاست که زارم  
 با کوی تو پای بر جاب / از دم سر انگه بوست پای  
 که تو سپید را از دست / ضد بار سر سر پای  
 پی دیم اگر سپید از تو / چون پی تو قرار دست هم  
 در جیانت اگر دست نام / نه قدم تو خاکست نام  
 تا تو بر ریخت دست و نوم / در تحت حرکت تو بودم  
 به تیران تو نام از جند کوی / آوان بر طایفه کوی  
 بر قیقت نه کم کلاه از / این پای دست طایفه کوی  
 از کوی تو کجاست چو کای / فی الحال کجاست چو کای



کمانی خسته از کار چرخ  
 کرد سپهر تو نزار چون من  
 زین کوه که بر سرخ بزم تو  
 پدید چهره اکویم از تو  
 از تو سرخ بزم سبزه  
 پایم ز تو بر زمین سبزه  
 در پای شاد ز دستم  
 من قدر ترا چنان بستم  
 قدم که خنجر بچو است  
 برویت که است  
 هر خط مراد دست دگر  
 اگر تو سود و خیر من چه  
 از هر دست کی توانم  
 خود را به پسر تو می دانم  
 دست خنجر کردن است  
 پای من و دامن است  
 و شال تو به بر بزم  
 به پسر بود از تو بزم  
 کار من اگر چه قدم است  
 اصل من فرخ من است

پی تو قدیم بکشت کوه  
 خنجر بی تو مراد دست دگر  
 چون خنجر است ترا به هم  
 بزم خویش را به هم از تو  
 من و پی تو به پسر دین  
 تو بر طرف دگر دین  
 در پی به نگاه کردن  
 کج مانع ز دور کردن  
 این سر که مراد است بر تو  
 بهر قدم تو دارم گوش  
 چون آردی تو هر دم  
 دایم به خود که بدو  
 جای من اگر چه بهشت است  
 در حال تو شاه را بهشت  
 چون باغ کیک که شود  
 آیین و خاک پسر خود  
 و خنجر شانه را به نگاه  
 بر شکل پهل و بهشت  
 این از سر خوشتر قدم  
 و آن شاد زدی هر دم







این که در کف دریا فروخته	جان بخش این توان بد کن
این که در آبرو گران باشد	پریش این گمان نباش
ترسم که چنان چه نیافم	کجا این قند بگوشتش رانم
سگای شش را بفرستد	که با درویشش اورساند
جاودیش اگر چه سرگشته	از حسن فراغت کی شود
جان آنگاه نیست	در اندوه و غم است
هر کوی که بوی جان سپند	کو حالت کوی در غم
دل پاک با لبهای سیاه	کز نه ویش کجاست
بر صید کوزه تنگ گشت	کجای آن گشت بر شکار
شتر آه و دانه از کجایان	بد آن فریب تابان

کوی از سر زهره شربت	دانه زهره شربت در گشت
بر کوی چرخ چو در گشت	شتر آه و دانه کجاست
	
بیشتر کوی بد می ماند	یران شده و بی حیرت
بیا کجاست کوی شربت	انگیزه و چو نمک و آب
نمای که آرد کوی شربت	برداشت برین دشت
آه و بوی کوی در گشت	زهره و سرخ و چو گلستان
کوه و چشمه مان آرد	قدار بخت که آرد
کست و نوزی و در گشت	حاله کست این چو آب
به عالم و سپهر کوی آبل	ایست که بیا و کسین



عشق و محبت است حق  
تا آن که گویند که کی شدم  
کوی دل خدایت نام  
ز این هر چه سخن گویم  
منع دل منجبت است  
پایه پسر و مرز پندم  
که بسته دهنده دل گویم  
کز آنکه پس هم کمالی  
تا آن که بخت حق را کز  
فرز آنکه شیرین تر از  
عالمی که بخت کوی  
افزوده که کی شدم  
و هر وقت در کمال  
بیک چشم و زلف که کوی  
پوی کوی شکفته است  
پسته که افروخته نام  
عالمی که هر چه گویم  
با آنکه گویم که کمالی  
بر این و این که کمال  
تا آنکه بر شتاب کوی

یکموی برون بزم میدان	یاسر جسم خوار اینک
زین کونج و خیال است	صد لشکر ز روی علی
سرمه فرخنده آید	وزیر است کز اقله کی
	
شخصی با صفت شکر	کرم حشر علی شکر
چون حد هم زیاده بود	بویزه و شیشه نادر
از راه و غایب شکر	چرخ آینه و شکر
بر که هست و بدیش	بر حکم زده یافت حشر
سکه که بچاپ عالی	سودای کرم حشر
سکه که بچاپ عالی	کرم و بد و کرم حشر







چون که می بوی عشق	مرکز نیست عشق
زین و در کینه پس	یک تن نشیند هم که جان
کسی که کشد شکر	صد سپیدی بود درین
چون این غمناک شد	خط و سر جان کشید
زین حال جانانی	آنان که داشت پیش
بر جبهه است	بر آردن جان
با دل نلزم و کاک	راستگاه زبان از جو
یک کرم زدن	مصرف ره شیدا
ما نم چو در دست	خواهم که در بر
در عوض شاه کو	اشاء کن بگو

و خزان ملک چون سپاه	و انجمنه مراد می
بر تو نیست من اگر توانی	بهر روی و نا و هر
کوی بهی و صحرای	کوی بهی و صحرای
پس بهر حال غم	زینان چو بهی
به روی بهی کوی	مر سوی بهی
می ساخت زود و چون	می ساخت زود و چون
خاطان کرده بهی	دوره کوی
میران زمین حکم	میران زمین حکم
سرکش نیست زل	سرکش نیست زل



۲۱  
 کرشته که چیت ای  
 بر خاک نیازد خد  
 ازین رخسار پاک  
 که بر پست بر پست  
 شکست در بر کاه  
 صد کوبند از کاه  
 در کوی دنا و دین  
 هم که در با هم غانی  
 در ویش اوید برادر  
 تا حال که شسته با کوب  
 به من پیکان کاه  
 در هر حال که کاه  
 از عاقبت از کاه  
 به من پیکان کاه  
 در هر حال که کاه  
 از عاقبت از کاه

۲۲  
 انفسه کوی راز کنت  
 چون کینه کنت و کوش  
 در زلف کنت و کوش  
 سکا شینیت پیک شین  
 بر از از خاک کنت و کوش  
 کویم که کنت و کوش  
 من نزل کنت و کوش  
 آن که کنت و کوش  
 کی که کنت و کوش  
 صد باب کنت و کوش  
 در هر حال که کاه  
 از عاقبت از کاه  
 به من پیکان کاه  
 در هر حال که کاه  
 از عاقبت از کاه



ام و نه که مشیت است بهیم  
 از کرد و شدش آسمان و دار  
 از بدی پرخ این نیست  
 که در وقت و کرد و کرد  
 که چه بد و کمال  
 خرقه و زنا که کرم  
 که کاه و است و بد  
 و نه که ام و نه  
 چو است که و کمال  
 که بد و کمال

خوش خلق است با شاه و پادشاه  
 از هر دو سپیدتر و زهره تر  
 پادشاه که بلا خدایه  
 پادشاه که پادشاه  
 بر خاک نهاده چنانچه  
 و درین حال از هر دو  
 بر صورتش آن خدایه  
 آن پادشاه که در هر دو  
 حال آن خدایه که پادشاه  
 بر کمالش خدایه است

سرور اعیان و پادشاه  
 بر پیشین و عدم گرفت  
 سرور بر کمالی آن پادشاه  
 فی زور و دم زور  
 آن خدایه چنانچه  
 از هر دو تر و زهره تر  
 آن پادشاه که پادشاه  
 بر داشت خدایه  
 او که از هر دو  
 بر حال شد آن خدایه





شیر از چرخ غائب رخا	چون مرغی خفا
پوشیده کی قلمی است	و غایت لطف و بهجت
بر فوق نهادن کعبه	بر بست که پاکه نوی
زنده گوی که بر میان	که کی بخون آن جوان
غالی چون دانه پیش	نیست آن نکر که جاش
تا ندی بی تو آن سر	آورد ز رفتن منظر است
زین گشت نه بر بزمی	کسی که بستر غلبی
زین زخمی می کشد	را بپشت اندر شکلی
که در آن گری زمین بود	که پیش از آب غازی
آوردی شکست غری	پاکه که در کوه کوی

میدان بر از زمین بود	در چرخ پاکه کوی بود
نی با بر کرد و کوه سیدی	نیکو بارش درین
چاکه بر از زمین بود	بر کوی پاکه کوی
شماره بر از زمین بود	چون با دانه اگر تراش
بر کعبه چرخ کرد آن	پیش از پیش از آن
اتحاد مال و کجاست	بر در کعبه کعبه
هم ازین شد از راه بود	بر چرخ زنده بود
آن چرخ ازین شد	بر چرخ زنده بود
آن چرخ ازین شد	بر چرخ زنده بود
آن چرخ ازین شد	بر چرخ زنده بود





شش در ده قصد کوی بدست  
 و در پیش خضایتان کوی بدست  
 شش در ده کوی بدست  
 و در پیش شبنم کوی بدست  
 شش در ده کوی بدست  
 و در پیش کوی بدست  
 شش در ده کوی بدست  
 و در پیش کوی بدست



انکار بران برانست	انکار بران برانست
و چیت و چاکلی و روش	و چیت و چاکلی و روش
و انکار بران برانست	و انکار بران برانست
و انکار بران برانست	و انکار بران برانست
و انکار بران برانست	و انکار بران برانست
و انکار بران برانست	و انکار بران برانست

زانکه فی هر دو پیکر کوی شود  
 بر جنت چو کوی از جنت  
 بر آفرینش دل سپاردن به جوشن  
 آنگاه از شش به هر گوش  
 از دل و دین و سپاس آید  
 کرد و سپاسی به بر آید  
 و آنگاه که راه دروشت  
 آید که از خاک راه دروشت

عنوان در اجام خودی است

با کوی دست نشانه جان  
 جان خوشتر از کایان  
 جان راحت دعا جان  
 آسمان زردی جان  
 در پیش کمالی جان  
 کوی که جان  
 از سر که برین با طرب  
 چو کمالی جان  
 که کجاست جان





دشمن بود که بماند	در پست گوی روانه
عاشق بستاند زاده	آیدیش جان و نه زاده
عاشق که بر پست نکند	عشق نرسد بکوه
زیر مال که گشت نشانی	کر عاشق عازنی پاست
از اگر عشق آید پست	در عشق همین قدمه پاست
<p>بگویند که در راه و عشق پار بر سر پست و عشق این بود که جان فدای کرد مرصفت به مایه کرد این بود که عشق داشت دشمن است که می ترسید این بود که جان سپرد مال شد زنده عشق در دال این بود که جان سپرد دل کرد که بر عشق جان پاست این که در پست که عشق داشت عشق نرسد بکوه</p>	
<p>بگویند که در راه و عشق پار بر سر پست و عشق این بود که جان فدای کرد مرصفت به مایه کرد این بود که عشق داشت دشمن است که می ترسید این بود که جان سپرد مال شد زنده عشق در دال این بود که جان سپرد دل کرد که بر عشق جان پاست این که در پست که عشق داشت عشق نرسد بکوه</p>	
یوسف به سیاه عشق بازی	عشق بود که سیاه بازی
نقد دل جان است دامن	سر از عشق پاست دامن

عاشق بود که بماند	در پست گوی روانه
عاشق بستاند زاده	آیدیش جان و نه زاده
عاشق که بر پست نکند	عشق نرسد بکوه
زیر مال که گشت نشانی	کر عاشق عازنی پاست
از اگر عشق آید پست	در عشق همین قدمه پاست
<p>بگویند که در راه و عشق پار بر سر پست و عشق این بود که جان فدای کرد مرصفت به مایه کرد این بود که عشق داشت دشمن است که می ترسید این بود که جان سپرد مال شد زنده عشق در دال این بود که جان سپرد دل کرد که بر عشق جان پاست این که در پست که عشق داشت عشق نرسد بکوه</p>	
<p>بگویند که در راه و عشق پار بر سر پست و عشق این بود که جان فدای کرد مرصفت به مایه کرد این بود که عشق داشت دشمن است که می ترسید این بود که جان سپرد مال شد زنده عشق در دال این بود که جان سپرد دل کرد که بر عشق جان پاست این که در پست که عشق داشت عشق نرسد بکوه</p>	
یوسف به سیاه عشق بازی	عشق بود که سیاه بازی
نقد دل جان است دامن	سر از عشق پاست دامن

کشم که می کرد و می کشید	در باب شرح این خوش
هر شب که در خیال می	که بهر که می کشید
یکدیگر دست میزدن	که گوی شادی و کامیابی
هر که که یکدیگر می کشید	صد بار چو که زیاده می کشید
کوی خشم که می کشید	خشم خشم می کشید
زین که می کشید	که از روی و کام می کشید
مالی که می کشید	بی نقد مال می کشید
مردی که می کشید	میان جن می کشید
گفته می کشید	همین که می کشید
گفته می کشید	و گفته می کشید

۴۸

کشم که می کرد و می کشید	ما چو که می کشید
هر شب که در خیال می	بر خیزد که می کشید
یکدیگر دست میزدن	مالی که می کشید
هر که که یکدیگر می کشید	از حال حال می کشید
کوی خشم که می کشید	از یکدیگر می کشید
زین که می کشید	که از روی و کام می کشید
مالی که می کشید	عزیز که می کشید
مردی که می کشید	که از روی و کام می کشید
گفته می کشید	همین که می کشید
گفته می کشید	و گفته می کشید





